

خدا از شر مادرزن حفظت کنه

ماجرای این کتاب واقعی است

عباس خیرخواه

نشر پیکان

تهران، ۱۳۸۴

غیرخواه، عباس

خدا از شر مادرزن حفظت کنه / عباس غیرخواه. - تهران: پیکان، ۱۳۸۴.

ISBN: 964-328-482-4

۱۳۸ ص.

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. داستانهای فارسی - قرن ۱۴. الف. عنوان.

۸۱۳/۶۲

خ ۴۲۷ ی ۴ / PIR ۸۰۴۰

۱۳۸۴

کتابخانه ملی ایران

۸۴-۱۱۰۹۰



خدا از شر مادرزن حفظت کنه

عباس غیرخواه (abbass_kheirkhah@yahoo.com)

ویراستار: سمیرا نجد سمعی (samira_samii@yahoo.com)

آماده‌سازی و اجرا: دایرة تولید نشر پیکان، فهیمه محبی‌زنگنه

حروفچین: سمید شبستری

طراح جلد: ستاره تووونی

لیتوگرافی: بهار

چاپ: چاپخانه زیبا

صحافی: پیکان

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۴

تیراژ: ۲۰۰۰

حق چاپ و نشر این اثر برای نشر پیکان محفوظ است.

دفتر نشر و پخش: تهران، خ شهید بهشتی شرقی، خ اندیشه، اندیشه ۲ شرقی، شماره ۱۴

تلفن و دورنگار: ۸۴۴۹۲۳۷-۹

www.paykanpress.com

یاد و سپاس

کنم هر شب دعایی کز دلم بیرون رود مهرش
ولی آهسته می‌گویم الهی بی‌اثر باشد

با توجه به دعایی که من همیشه در حق آقایان و خانمها می‌کنم که خداوند آنها را از شر مادرزن و مادرشوهر حفظ کند، بر آنم که از خداوند بخواهم سایه مادرزن و مادرشوهر را همچنان بر سر همه دست‌اندرکارانی که باعث و بانی چاپ و نشر این اثر شده‌اند، مستدام بدارد.

سپاس فراوان از مدیریت محترم نشر پیکان، آقای علی علمی، و همسر گرامی‌شان، خانم فهمیه محبی زنگنه، که با مدیریتی چشمگیر کلیه امور چاپ و نشر این اثر را زیر نظر داشته‌اند، همچنین از خانم سمیرا نجد سمیعی که با دقت و مهارتی کم‌نظیر کار ویرایش را به انجام رسانده‌اند، و از آقای سعید شبستری که با زیبایی و دقت عمل کار حروفچینی را عهده‌دار بوده‌اند و بالاخره از خانم ستاره نورونی که کارهای گرافیکی و خلق طرح زیبا و بدیع روی جلد را به عهده گرفته‌اند.

ضمناً تشکر و سپاس دارم از آقای جلال که در نهایت صمیمیت و صداقت ماجرای شنیدنی مادرزنش را برایم بازگو کرد و منجر به تألیف

این اثر شد. در پایان از همسر فاطمه داریوشی که همیشه مرا یار و یاور
بوده قدردانی می‌کنم و از خداوند می‌خواهم که همواره همسرشان را از
شر مادرزن حفظ کند!

عباس خیرخواه

پیشگفتار

اولین باری بود که به مجتمع قضایی خانواده می‌رفتم. هدفم تهیه گزارشی بود از علل جداییها.

وارد سالن مجتمع شدم. اکثر کسانی که مراجعه کرده بودند زنان و دختران جوانی بودند که بعضاً مردی آنها را همراهی می‌کرد. همه چهره‌ها گرفته و مغموم بود. خنده روی لب کسی دیده نمی‌شد. اکثراً ساکت و صامت با قدری فاصله روی نیمکتها کنار هم به حالت قهر نشسته بودند و در بحر افکار خود غوطه می‌خوردند. چشمان بعضیها میل به گریه داشت. بعضیها هم گریه کرده بودند و چشمانی اشک‌آلود داشتند.

باور نداشتم حتی کسی جواب سلام مرا بدهد چه رسد به اینکه به سؤالم پاسخ دهد. به طبقات دیگر رفتم. در طبقات دیگر هم وضع به همین منوال بود. همه در بیم و امید به سر می‌بردند و نگران آینده بودند. از تهیه گزارش صرف‌نظر کردم و به خودم جرئت دادم به داخل اتاق قاضی بروم. قاضی شعبه داشت از فلاسکی برای خودش بجای می‌ریخت. جلو رفتم. بعد از سلام و احوالپرسی خیلی مختصر خودم را معرفی کردم و گفتم که چه نیتی دارم و از او خواهش کردم که چند دقیقه‌ای از وقتش را به من بدهد. با وجود اینکه آریاب رجوع زیادی در نوبت ملاقات با ایشان

بودند، با تواضع و فروتنی من را پذیرا شدند و خواستند که سؤالاتم را مطرح کنم.

نتیجه‌ای که از صحبت‌های ایشان عاید من شد این بود که بیشتر اختلافات و مشکلات و معضلات خانوادگی که منجر به جدایی می‌شود، ریشه در خیانت و دخالت و دلسوزی بیجا دارد.

قاضی به پرونده‌ای که در حال رسیدگی به آن بود، اشاره کرد و گفت: «این پرونده مربوط به خانم جوانی است که در فاصله‌ای کمتر از یک سال دو نوبت ازدواج کرده و با به اجرا گذاشتن مهریه سنگین خود به ثرونی رسیده و از قبل آن صاحب خانه و ماشین و مبایل و دیگر وسائل زندگی شده.»

پرسیدم: «به چه بهانه‌ای طلاق گرفته؟»

گفت: «بهانه‌ای نداشته. بلکه با رفتار و کرداری که بوی خیانت می‌داده، طرف مقابل را ناگزیر به طلاق کرده.»

دوباره گفتم: «اگر راجع به دخالت‌ها و دلسوزی‌های بی‌مورد هم توضیحی بفرمایید، من از خدمتتان مرخص می‌شوم. چون می‌دانم که وقت شما بیش از این به من اجازه نمی‌دهد که سؤال دیگری را مطرح کنم.»

قاضی گفت: «بزرگ‌ترها با اتکا به تجاربی که در طول زندگی کسب کرده‌اند، به این باور رسیده‌اند که عقل کل هستند و به همین دلیل واهی سعی می‌کنند تصویر ذهنی و عزت نفس کوچک‌ترها را به سلیقه خودشان شکل دهند و به زعم خودشان باعث دوام و قوام زندگی آنها شوند. درحالی که این بزرگواران غافل هستند که با این نگرش منفی نه تنها باعث استحکام و تداوم زندگی جوانان نمی‌شوند، که به تدریج و ناخواسته تنفر و انزجار را جایگزین عشق و علاقه عزیزان خود می‌کنند. نیازی به تحقیق

نیست؛ شما با نگاهی به پیرامون خود می‌توانید اثرات سوء این دخالت‌های بی‌مورد را در زندگی دوستان و آشنایان و فامیل خود به روشنی ببینید.» سپس اضافه کرد: «شما اگر می‌خواهید تحقیقی انجام بدهید بهتر است در جهت راهکارهایی باشد که به طور ریشه‌ای با این نگرش منفی و مخرب برخورد کند.»

من ضمن تشکر از اظهارات ایشان پاسخ دادم: «به نظر من ارایه حتی بهترین راهکار هر چند که منطقی و اصولی باشد، باز کافی به نظر نمی‌رسد و کاربردی نمی‌تواند داشته باشد.»
«پس به نظر شما چه باید کرد؟»

«من فکر می‌کنم برای رفع این معضل اجتماعی لازم است که جلسات و میزگردهایی متعدد و مستمر با حضور کارشناسانی زبده و ورزیده تشکیل شود تا با نظر کارشناسی به راهکارهای مناسبی برسند. سپس این راهکارها به شیوه‌هایی که بتواند اثرگذار باشد، از طریق وسایل ارتباط جمعی در سطح جامعه انعکاس یابد. مثلاً خود شما به عنوان یک صاحب‌نظر که موارد عدیده‌ای را در مورد دخالت‌ها و دلسوزیهای بیجا و بی‌مورد از بزرگ‌ترها شاهد بوده‌اید و پرونده‌های زیادی را رسیدگی کرده‌اید، قبل از اینکه متولیان امر در این مورد چاره‌اندیشی کنند، چه توصیه‌ای به بزرگ‌ترها دارید؟»

«توصیه من به بزرگ‌ترها این است که چشم‌انداز ذهنشان را که در حقیقت همان نگرش آنها می‌باشد، تغییر دهند. مسلماً نگرش خوب منتهی به نتایج خوب و نگرش بد منتهی به نتایج بد می‌شود. نگرش چه خوب و چه بد در درون آدمی وجود دارد و سرانجام نمود بیرونی پیدا می‌کند. به عبارت دیگر ما آنچه با درونمان می‌گذرد با رفتاری بیرونی، به نمایش

می‌گذاریم. از آنجا که هیچ‌کس با نگرش خاصی زاده نمی‌شود، لذا می‌توان نگرش را اگر لازم باشد تغییر داد و نگرشهای جدید آموخت و جایگزین کرد. نگرش بهترین انتخابی است که هر انسان در زندگی می‌کند. اگر بخواهیم خیلی عامیانه نگرش را تعریف کنیم، می‌شود گفت که نگرش همان حرفی است که وقتی ما با خودمان تنها هستیم به خودمان می‌زنیم و جالب این است که تأثیر این حرفها بیشتر از حرفهایی است که دیگران به ما می‌زنند. ما در حقیقت وقتی که با خودمان حرف می‌زنیم، به احساس و اندیشه‌مان شکل می‌دهیم و بر اساس آن عمل می‌کنیم. ما هر کاری که می‌کنیم تحت تأثیر نگرشهایی است که داریم و نگرشها هستند که ما را توصیف و تعریف می‌کنند و باعث می‌شوند که شخصیت ما جلوه کند. بزرگ‌ترها باید به این نکته توجه داشته باشند که نگرش در یک ذهن باز می‌تواند جولان پیدا کند و ذهن باز ذهنی است که خوب رشد کرده باشد و زمانی انسان می‌تواند به رشد و کمال برسد که بداند تاکنون که این همه دانسته هنوز چیزی نمی‌داند نه اینکه فکر کند عقل کل است. کسانی که خود را عقل کل می‌دانند و به خودشان اجازه می‌دهند که برای دیگران تصمیم بگیرند در حقیقت کسانی هستند که متأسفانه ذهن بسته‌ای دارند و نگرش نمی‌تواند در یک ذهن بسته مثبت عمل کند. بسیاری از بزرگ‌ترهای ما چنین‌اند. مطلب دیگری که لازم است بزرگ‌ترها بدانند این است که هدف از آموزش این نیست که ذهنشان را پر از معلومات کنند بلکه باید هدفشان این باشد که دریچه‌های ذهنشان را باز کنند. در آن صورت است که هرچه دانش بیشتری داشته باشند بیشتر می‌دانند که چه بسیار مطالبی است که از آن بی‌اطلاع‌اند و این همان ذهن باز است که به ما کمک می‌کند که از محدودیت‌هایمان باخبر باشیم.

بنابراین اگر بزرگ ترها سعی کنند نگرشهای خود را تغییر دهند و بدانند که با همهٔ دانایی چیزی نمی‌دانند آن وقت است که دیگر جوانها را به حال خودشان رها خواهند کرد و به خودشان اجازه نمی‌دهند که برای آنها خط مشی تعیین کنند. جوان ترها هم باید بدانند که نباید اجازه بدهند دیگران آنها را به هر شکلی که می‌خواهند درآورند. باید که استقلال منش و شخصیت داشته باشند و نسبت به همه ابعاد زندگی صاحب نگرشی مثبت باشند.»

عباس خیرخواه، خردادماه هشتاد و چهار